



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۲۲ جون ۲۰۲۲

ناتور رحمانی

وقت طلاست

(یا کاربرد ضرب المثل ها)

عبدالستار خان بعد از سرفه های دوامدار و صاف نمودن گلو از اخلاط، رو به پسر ارشدش عبدالبصیر نموده گفت: میفامی؟ کلانها گفته اند: **وخت طلاست** خود ده ای گپ هیچ جای شک و شبهه نیست، راس گفته اند، مگر کو همو مردی که بفامه و وختشه به طلا و خشت طلا تبدیل کنه.

راستی اگه وخت طلا باشه، زور زر ناب اس و خویش و قوم دلسوز الماس - که خدا هیچ بنده را بی خویش و قوم و از بیخ بنه نسازه - اینه قصه مره گوش کو، گرچه کم و زیاد خبر داری خو مگم باز برت میگم تا از ترجه های مه فایده بگیری، میفامی مه یک کمی خواندن و نوشته کدنه پیش ملای ده یاد گرفتم و با خواندن کتابهای مثل ورقه و گلشاه، نجرمان خاکی، علی بابا و چهل دوز، چهل طوطی و غیره ده قریه تاق بودم، زور زور کتابها بود، بسیار به دردم خورد، ده او وخت پیش ایره تاصیلات خصوصی میگفتن، یعنی مه تاصیلات خصوصی داشتم. جوان بودم و سرشار، آدم کابل ایسو اوسو یگان قوم و خویشه دیدم و اونمو بود که ده مستوفیت کابل کاتب مقرر شدم، وختی راه و چاه ره یاد گرفتم ایقه مرزا قلمی کدم که خود (مرزا قلم) ده راهیشام نرفته بود، ایقدر کار امروزه به صباح ماندم و مردمه ده سر دواندم که توبه تا اونه از پیسه گک های شان زمین های بالا، زمین های پایان، آسیا و باغهای ده ره خریدم و نامم تبدیل شد به ارباب عبدالستار کاتب.

وختی چیه گرمک شد و گویا انقلاب آمد یک کمی اوقات ما تلخ شد - خلاصه ایقه ده شعبه اوراق مستوفیت ماندم تا پوده شدم، باز مره تقاعد دادن مگر چار اشکلم درست بود، وختی ملحدین او طرف کوها گریختن و بیادر ها از کوهها پایان شدن میفامی مره ده قریه خود ما قریه دار ساختن، خو دگه خویش و قوم چه کار میایه، میگن: **بی خس باشی بی کس نی**، چه وخت های بود هم خودم جوال هاره پر کدم هم از خویش و قوم ها ره. بخدا کار های کدم که اگه **موش ده گدام کنه**. اوبچه کلانها خو

گپ مفت نزدن، کلش یک عمر ترجبه اس، میگن: **با ملک بساز ده ره بتاز**. ما همطور کدیم، **خو زور کاکا بود که انگور ده تاکا بود**، یاره زور خوب چیز اس، بخدا خورد ضابط ما قومندانه فرش می کد، کس چی می فامید که همی خورد ضابط ها یک وخت فیل مارشال میشن - خو دگه اینالی وخت شماس، باز هم تا گپ روشن شوه و خیش و خویش خوری از بین بره **از همی او خت ماهی بیگی** او بچه ماهی های کلان کلان، باز نگویی که نگفت. هنوز بچه های خاله تفنگ دار استن و زورگوی. خدا تسمه تفنگه از شانه شان دور نکنه، هر وخت به درد ما خوردن اونه تو ره خو مدیر شرکت ساختمانی مقرر کدن، ده حالیکه واله اگه یک مرغانچه ره جور کده بتانی، خو فرق نمی کنه واله گه کس ده قصیت باشه، میگن: **مربی داری مر با بخو**، بخو بچیم بخو، مگر خویش و قوم و دار و دستۀ ته ده دورت جمع کو همو ها تره نگاه میکنن، به تنهائی هیچ استی میفامی هیچ مثل **دو تایی پشه فامیدی؟**

عبدالبصیر گفت: فامیدم آغا جان. همیطور کدیم بخدا که بیایی و ببینی از پیاده گرفته تا معاون دفتر همیشه از خود اس. گرچه تمام شان آغا جان مثل خودت تاصیلات خصوصی دارن. باز پدر زبان به نصیحت گشود: او بچه اگه میخائی فایده زیاد ببری و **خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت باش** کاره به اهل کار نئی فامیدی؟ بخاطری که یک قسم گدودی شوه و کس **سر کلاوه ره پیدا نکنه**.

"فامیدم آغا جان. همطور کدیم، گلکاره بجای نجار، نجاره بجای ولدنکار، ولدنکاره بجای خشت مال مقرر کدیم، **پسر که ندارد نشان از پدر، تو بیگانه خوانش مخوانش پسر**. - مگم او بچه فکرت باشه که گپ ها خراب نشه.

- نی بابا ده ای گدودی و اله گه کس ده قصیت باشه. از خیرات سرت ای (اینجو) ها ایطور گدودی ره انداختن که کس صدای کسه نمی شنوه، چور اس چور، هرکس ده فکر پُر کدن جیب خود اس - گرچه کل مردم میگن، اخبار ها نوشته میکنن و سر و صدا زیاد اس که کاره بری اهل کار بتین **مگر تا نوشدارو برسه مارگزیده هلاک میشه** -- همیطور نیس آغا جان؟

- همیطور اس بچیم، تا تفنگ است و تفنگدار و (جی جو) ها و زور بچه های خاله **همی آس اس و همی کاسه**.

مگر آغا جان همی دفتر (دی دی آر) سخت گرفته که باید تفنگ ها جمع شوه. بروبچیم تا دی دی آر (دی دی تی) شوه و خسک کشی کنه بسیار وخت اس، **بزک بزک نمر که جو لغمان میرسه**. تو همیالی ره ده نظر بگی که وخت طلاس، تا میتانی استفاده کو، از ترجبه های مه

کار بیگی او خدا زده **بخمل بچیم** گرچه خارپشتک استی، مگر مثل خودم واری استی **یک سیب و دو نیم** فقط تنبانت به بطلون تبدیل شده دگه کدام فرق نیس، وخت، وخت طلّاس، او بچه هوشت باشه. میفامم آغا جان از وخت طلا میسازم از طلا خانه، بلند منزل و پلازا و از ترجمه های خودت هم کار می گیرم، ایطور کار های کنم که نامم ده تاریخ ای ملک چاپ شوه تا که زنده استم اونه باز که مُردم، باد از مردنم مره قهرمان خات گفتن و برم ده کدام چهارراهی منار جنبان استاد خات کدن.

- خو دیدی بچیم، سالی که نیکوس از بهارش پیداس هان بچیم شتر ده خواب ببند پنبه دانه.

- برو بابا شتر دزی خو خپ خپ همیشه ایطور خو همیشه که سر خوده زیر ریگ کنیم چون کسیره نمی بینیم ماره هم کسی نمی بینه.

- یعنی که نمیترسی؟

- نی بابا دل شیر که نداری سفر عشق نکو.

- اما یادت نره که گفتن: ملخک یکبار جستی دو بار جستی آخر به دستی.

- یعنی میگن بار کج به منزل نمیرسه و باید پای خوده برابر گلم خود دراز کنم.

- نی بچیم پایته دراز کو، مگر به اندازه که تره از پای نندازه فامیدی مگر آخر شناخته میشی میگن:

دوز ده سر خود پر داره. و آخر مثل موش غار خات پالیدی، از ترس مردم.

- فامیدم آغا جان یعنی: خاین خایف اس توبه.

- نترش بچیم، سر توبه یک کوبه.